

نظریه ادبی قدامه‌بن جعفر

مجاهد غلامی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خلیج فارس

چکیده

از اوایل قرن بیستم بود که در اروپا و امریکا و پی‌آی‌آی آن با چند دهه تأخیر ناگزیر در ایران، تلقی نوینی از نقد ادبی به‌دست داده شد که پیروی از یک نظریه بینارشته‌ای و مشارکت با نویسنده در تألیف معنا را ناگزیر می‌نمود. نبود چنین تعریفی از نقد در گذشته ادبی اسلام و ایران را نباید به وجود نداشتن نقد ادبی در آن ایام تعبیر کرد و بر نمادها و نمودهای آن در رسایل تاریخی و بلاغی، تذکره‌ها و دواوین شعرا، با تعریفی که در ادوار پیشین از نقد ادبی وجود داشته، چشم بست. این نقدها بدون پشتوانه نظری نیز نبوده؛ چراکه نقد ادبی عملی است نظریه‌ای و ایده‌ها و آرای منتقد درباره جهان، سامانه نظری‌ای را به‌وجود می‌آورد که نقدهای وی مطابق با آن عمل می‌نماید. در جستار پیش‌رو، به بویه نظریه ادبی‌شناسی تاریخی در گذشته ادبی اسلام و ایران، کتاب *نقد الشعر* نوشته قدامه‌بن جعفر (۲۶۰-۳۳۷ق) بررسی شده است. نخست از همه، شایسته‌تر آن دیده شد که به‌جای نقد کلاسیسیستی یا فرمالیستی، رویکر نقدانه قدامه و نظریه ادبی وی که منطقه عملش بلاغت و مسائل مرتبط به عیوب شعری است، نقد و نظریه ادبی بلاغی نامیده شود. معایب تشخیص معایب و محاسن شعری، متن‌مدار بودن و تک‌معنا دانستن متن نیز مسائلی‌اند که استخوان‌بندی نظریه ادبی قدامه‌بن جعفر را

فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی، س ۱۳، ش ۵۰، تابستان ۱۳۹۹ (صص ۷۹-۱۰۶)

* نویسنده مسئول: mojahed.gholami@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۱

می‌سازند. برخی از این موضوعات را با آرا و اندیشه‌های پژوهشگران و منتقدان بازسته به دبستان انگلوامریکایی نقد ادبی می‌توان سنجد.

واژه‌های کلیدی: قدامت‌بن جعفر، نظریه ادبی، نقد/الشعر. نقد بلاغی، نقد کلاسیسیستی.

۱. مقدمه

اگر به بویه مواجهه با تلقی نوینی که از نقد ادبی، به مثابه قرائت خلاقانه، روشمند و نظریه‌مدار متون ادبی در جهت مشارکت با مؤلف در تألیف معنا و تبیین دلالت‌های ضمنی آن متون، وجود دارد و آشکارا از ماهیتی «بینارشته‌ای»^۱ برخوردار است (Culler, 2000: 14)، گذشته ادبی اسلامی - ایرانی‌مان را توروک کنیم، دست‌خالی می‌مانیم و این به هیچ رو دور از انتظار هم نیست. اما گذشته ادبی اسلام و ایران را بدون نقد ادبی قلمداد کردن و نمادها و نمودهای آن را در کتاب‌های بلاغی، رسایل تاریخی، تذکره‌ها و در مجابات و مناظرات شاعران ندیدن نیز، از انصاف و دقت علمی به دور است. اعتقاد به وجود نقد ادبی در گذشته ادبی اسلام و ایران خواه‌ناخواه با باور به وجود نظریه ادبی در آن ایام همراه خواهد بود؛ چراکه «نقد ادبی به‌طور کلی نوعی عمل نظریه‌ای است» (Selden et al., 2005: 10) و «حتی در پشت عملی‌ترین شکل‌های نقد و متن‌مدارترین تفسیرها یا ارزشیابی‌ها هم، انگاشت‌ها و دلالت‌های ضمنی نظری پنهان شده است» (هارلند، ۱۳۹۳: ۱۱). اگر نظریه ادبی، در نگره‌ای کلی، مجموعه‌ای از راهبردهای خوانش متن باشد (که هست)، چه ایرادی دارد که گذشتگان راهبردهای خاص خود را در خوانش متن و نظریه ادبی خود را داشته بوده باشند، حتی اگر نظریه شخصی‌ترین و طبیعی‌ترین وجه را داشته باشد؟ چراکه نظریه در شخصی‌ترین و طبیعی‌ترین وجه نیز برآمده از باورهایی درباره جهان، انسان و زبان است که نهایتاً برابند آن‌ها سوگیری نظریه و جنس مواجهه‌اش با ادبیات را مشخص می‌کند. به‌گفته لوئیس تائسن:^۲

حتی برداشت‌های شخصی و طبیعی ما از ادبیات و جهان زیستی‌مان، برداشت‌هایی که به نظریه آلوده نشده‌اند، برپایه فرضیات یا شیوه‌هایی از جهان‌نگری شکل گرفته‌اند که خود بنیادی نظریه‌ای دارند و ما آگاه نیستیم که ملکه ذهنمان شده‌اند. به تعبیر دیگر، برداشت غیرنظریه‌ای وجود ندارد. ما ممکن است از مفروضات نظریه بنیادینی که به تفکر ما جهت می‌دهند، آگاه نبوده باشیم؛ اما در هر حال این مفروضات وجود دارند (4: 2006).

برایند این توضیحات همه از ابتدای نقد ادبی بر نظریه و انکار قرائت بی‌طرفانه خبر می‌دهد؛ زیرا «هر قرائتی از متن بی‌شک متضمن پذیرش نظریه‌ای آگاهانه یا ناآگاهانه و منسجم و مبتنی بر اطلاعات کافی و یا نامنسجم و فاقد اطلاعات دقیق [از سوی خواننده] است. از این میان، قرائتی که هوشمندانه و برپایه اطلاعات کافی صورت گیرد، اولی است» (برسلر، ۱۳۹۳: ۷۶). به بیان دیگر، «هرگاه متنی را بررسی می‌کنیم، قائل به مفروضاتی اساسی درباره ارزش ادبیات و آن عناصر ادبی‌ای که مهم‌تر می‌پنداریمشان هم می‌شویم. چه بدانیم و چه ندانیم، خوانش ما از هر متنی برپایه همین مفروضات نظری صورت می‌گیرد» (کوش، ۱۳۹۶: ۱۹۸). حتی کاترین بلزی (۱۳۹۳: ۲۳)، منتقد سرسخت نقد سنتی، مبتنی بر شعور متعارف انسان‌گرایی ایدئالیستی - تجربه‌گرا، نیز خود را ناگزیر از اعتراف به نظریه‌مدار بودن این نوع نقد می‌بیند؛ اگرچه نظریه‌ای تدوین نشده باشد.

این‌ها مثنی از خروار استدلال‌ها و استشهادهایی است که همه از نظری بودن نقد ادبی، حتی آشکال ابتدایی آن، خبر می‌دهد و ما را مُجانب به پذیرش این نکته می‌کند که نظریه‌های ادبی را امری محدث ندانیم و در پذیرفتن این نکته که «نظریه‌های ادبی به اندازه خود ادبیات قدمت دارند» (کلیگز، ۱۳۹۴: ۱۲) لجاجت به خرج ندهیم.

۱-۱. پیشینه تحقیق

مشخص‌ترین موضوعات بررسی‌شده در پژوهش‌های پیشین درباره نقد الشعر عبارت‌اند از: ۱. جایگاه نقد الشعر در تاریخ تطور بلاغت؛ ۲. اثرپذیری نقد الشعر از فلسفه و فکر

یونانی، خاصه آرای ارسطو؛ ۳. رد انتساب *نقدالشر* به قدامه بن جعفر. پژوهش‌های مذکور را با کنار گذاشتن پژوهش‌های انگشت‌شمار اروپاییان می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: آثار پژوهشگران عرب و آثار پژوهشگران ایرانی.

شوقی ضیف از پژوهشگران دسته نخست است که در *البلاغه تطور و تاریخ* (۱۹۶۵) ضمن مرحله‌بندی تاریخ تطور بلاغت به چهار مرحله، از *نقدالشعر* ذیل آثار مرحله دوم (بررسی‌های روشمند) نام برده و آن را محصول تحقیق فلاسفه مسلمان در رسایل ارسطو و ترجمه آن‌ها به عربی دانسته است.

از بین ایرانیان، حمید زرین‌کوب از نخستین کسانی بود که در مقاله «آشنایی با کتاب *نقدالشعر*» (۱۳۵۱) به معرفی این کتاب و نویسنده آن دست یازید. همچنین مقاله‌های «علم بلاغت در قرن سوم هجری»، «تأثیر دو کتاب ارسطو در بلاغت عربی» و «بحثی در کتاب *نقدالشر*» که همگی در کتاب *در قلمرو بلاغت* (علوی‌مقدم، ۱۳۷۲) گرد آمده‌اند، آینه تمام‌نمای موضوعاتی است که توجه پژوهشگران *نقدالشعر* را به خود جلب کرده است.

۲. *نقدالشعر* از نظرگاه نظریه و نقد ادبی

به‌درستی دانسته نیست که قدامه بن جعفر در چه زمانی از زندگی ۷۷ساله خود که دهه‌های پایانی سده سوم تا سال ۳۳۷ هجری قمری را دربرمی‌گرفته، به نوشتن *نقدالشعر* دست یازیده است. اما وی پیش از نوشتن این اثر، به کاربلدی در نقد شعر شهرت داشته است و برخی شاعران از نظرات نقادانه وی درباره اشعارشان بهره برده و آن را در سروده‌هایشان به‌کار می‌بسته‌اند.^۳ گویا قدامه از کسانی نیز بوده که در پی مطالعه ترجمه هرچند پریشیده ابویشر متی بن یونس (ف. ۳۲۸ق) از فن شعر ارسطو و تلخیص کندی (ف. ۲۵۲ق) از آن کتاب و نیز دو ترجمه از فن *خطابه‌ی* ارسطو که می‌تُماید یکی از آن‌ها ترجمه اسحاق بن حنین (ف. ۲۹۸ق) بوده باشد (ابن‌ندیم، ۱۳۹۱:

(۳۱۰)، کم‌وبیش با نظریه‌های ادبی ارسطو آشنایی پیدا کرده است. این دبیر دیوان خلافت عباسی - چه به دلیل نارسایی ترجمه‌های فن شعر ارسطو، نظریه محاکات را که به گفته طه حسین «جوهره کتاب فن شعر» است درنیافته (ضیف، ۱۹۶۵: ۸۱) و چه به دلیل تطبیق‌ناپذیری این نظریه بر شعر عرب (عباس، ۱۳۸۸: ۲۳) تعمداً بدان پرداخته باشد - آشنایی‌اش با اندیشه‌ها و آرای ارسطو را در *نقدالشعر* بازتاب داده؛ بنابراین از کتاب وی نکاتی در فلسفه و منطق یونانی قابل استخراج است. بنابر دیدگاه و داوری باورمندان آشنایی قدامه با اندیشه‌های ارسطو، تأثیر فکر فلسفی و منطقی یونانی در *نقدالشعر* را جز در اسلوب کار و شیوه تعاریف، در برخی از ایده‌ها و آرای مؤلف نیز می‌توان رصد کرد. افزون‌بر آنکه روش قدامه‌بن جعفر در پرداختن از کلی به جزئی و از جنس به نوع و آغازیدن کلام از ماهیت شعر، اساساً ارسطویی و منطقی است، ایده وی درباره کیفیت مدح و هجا و فضایل اربعه‌ای که می‌توانند مدح ممدوح را در طریقی شایسته به‌پیش ببرند، به‌باور یکی از پژوهشگران عرب، محصول توافقی است که قدامه میان دو نظر یونانی‌الاصول ایجاد کرده است: نخست آنکه، در ترجمه‌های عربی *فن‌الشعر* ارسطو، از تراژدی و کمدی به ترتیب مدح و هجا فهمیده شده است. مدح شامل کارهای اشراف و هجا شامل کارهای فرومایگان است و مدح گرد فضایل و هجا حول رذایل می‌چرخد. دوم آنکه به‌نظر افلاطون و سپس ارسطو، امهات فضایل چهار فضیلت است (عباس، ۱۹۸۳: ۱۹۷-۱۹۸). برخی نیز اقدام قدامه را در تغییر نام فنون بدیعی، بدان شکل که در کتاب *البدیع* ابن‌معتز آمده بوده است، به قصد وی برای کاستن از اهمیت کار ابن‌معتز و نیز تلاش قدامه برای انطباق بلاغت عربی با بلاغت یونانی تعبیر کرده‌اند (علوی‌مقدم، ۱۳۷۲: ۳۳۲). این مطلب درست بوده باشد یا نه، در اثرگذاری *نقدالشعر* بر کتاب‌ها و رسایل بلاغی پس از آن که به قلم بلاغیون صاحب‌نامی همچون ابوهلال عسکری و ابن‌رشیق رفته است، تردیدی نیست؛ چندان‌که برخی برآن شده‌اند که «تا ظهور عبدالقاهر جرجانی، تمام کسانی که درباب بلاغت و

نقد ادب عربی کتاب نوشته‌اند، تاحدی تحت تأثیر کتاب *نقد الشعر* قدامه بن جعفر بوده و از آن برخورداریهایی داشته‌اند» (زرین کوب، ۱۳۵۱: ۸۸۷).

همچنین *نقد الشعر* برآمده از نگرش فرهنگی و ادبی دیرساله‌ای است که «ادبیات» را خلاصه شده در «شعر» و بازبسته بدان قلمداد می‌کرده و در تقدم فضل سخن منظوم بر سخن مثنوی، کمترین تردیدی روا نمی‌داشته است. بگذریم از آنکه به‌باور کسانی چون جامباتیستا ویکو^۴ (۱۶۶۸-۱۷۴۴م)، فیلسوف سیاسی و حقوق‌دان ایتالیایی عصر روشنگری، سخن منظوم بر سخن مثنوی، فضل تقدم نیز داشته است و:

انسان به اصطلاح بدوی، اگر چنان‌که شایسته و بایسته است ارزیابی شود، چونان موجودی کودک‌وار، نادان و وحشی به نظر نمی‌رسد؛ بلکه چونان موجودی می‌نماید که به لحاظ واکنش‌هایش به جهان به گونه‌ای غریزی و سرشت‌نما شاعرانه است. از این حیث که در نهاد خود حکمت شاعرانه‌ی درون‌ذاتی دارد که بر واکنش‌هایش به محیط پیرامون اثر می‌گذارد و آن‌ها را به صورت گونه‌ای متافیزیکی استعاره، نماد و افسانه درمی‌آورد (هاوکس، ۱۳۹۴: ۱۸).

به هر حال در گذشته فرهنگی و ادبی مذکور، کتاب‌ها و رسایل تاریخی، بلاغی و روایی، تذکره‌ها و دیوان‌هایی را می‌شود سراغ داد که به‌ویژه در دیباچه آن‌ها از برتری سخن منظوم بر سخن مثنوی دم زده شده است. بدین‌سان از «ادبیات»، بنابر نگرشی تقلیل‌گرایانه، عمدتاً «شعر» فهمیده می‌شده است و در جاهایی که از دانش‌های ادبی سخن به میان می‌آمده، از آن مجازاً دانش‌های شعر را می‌خواسته‌اند. نمونه‌ای، صاحب *معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی* ضمن تعریف ادبیات به «علمی که اصحاب براعت و ارباب بلاغت را از تحصیل آن چاره نباشد» (شمس فخری اصفهانی، ۱۳۸۹: ۱۳۵)، آن را دربردارنده دوازده علم دانسته که چهار علم از آن‌ها (عروض، قافیه، بیان و لغت) به تعبیر مؤلف، خاص شعر است.

تا قرن دهم هجری نیز، نقد شعر یکی از انواع علم شعر به‌شمار می‌آمده است. در آن ایام، نقد شعر به تشخیص شعر خوب و بد از یکدیگر محدود است و با مسائل

داخل در مقوله عیوب شعر پیوستگی دارد؛ چنان که شمس قیس رازی در قسم دوم از المعجم به «علم قافیت و نقد شعر» پرداخته و مشخصاً باب پنجم از ابواب شش گانه این بخش را که در آن از «عیوب قوافی و اصناف ناپسندیده که در کلام منظوم افتد» (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۱۹۵) سخن رفته، داخل در مقوله نقد شعر داشته است. پس از وی، واعظ کاشفی نیز در *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار* (۱۳۶۹: ۱۶۶) «معرفت معایب شعری» را «علم نقد» خوانده و آن را علمی تعریف کرده است که بدان جید شعر از ردی آن متمیز گردد و نیک از بد فرق کرده شود. معنای لغوی نقد که تشخیص سره از ناسره درهم است، نیز مبین چنین دیدگاهی است. طبعاً در قلمروی سنتی باور به محاکات جهان توسط ادبیات، یعنی فرایندی که در کاربرد تمثیل «آینه واقعیت‌نما» برای اثر ادبی (لامارک، ۱۳۹۷: ۹۶) خود را به بهترین وجه نشان داده است، ادبیات خود را به رعایت اصول و قواعد تثبیت شده مقید و ملزم می‌داند؛ از این رو هرگونه تخلف از هنجارهای علمی، ادبی و زبانی را ناخوش می‌دارد و آن‌ها را عیب به‌شمار می‌آورد. این تلقی دیرساله از نقد^۷ آن را با «قضاوت» و «داوری» پیوند داده است. *critic* در زبان انگلیسی، *critique* در زبان فرانسوی و نیز *kritik* در زبان آلمانی همه از ریشه *krinein* یونانی، به معنای قضاوت و داوری برآمده‌اند. آشکار است که تحلیل شعر در فضای دو بُعدی که حاصل این موضع نقد است، احساس ضرورت مواجهه غیرفرمایشی با شعر را از منتقد می‌گیرد و از پیش ذره‌بینی از گروهی عوامل به‌روزنشده ایجاد عیب در شعر را که دست‌فروشد سده‌ها و سال‌هاست، به دست وی می‌دهد.

با این توضیحات، آنچه به «نظریه ادبی قدامه بن جعفر» از آن نام برده می‌شود نیز در واقع نظریه شعری وی است و نام‌گذاری کتاب به *نقد الشعر* نیز از همین مسئله خبر می‌دهد. اگرچه می‌شود پای را از این فراتر گذاشت و باز بنابر بینش تقلیل‌گرایانه‌ای که شعر را در «بیت» خلاصه می‌کرده است، *نقد الشعر* را رساله‌ای در نقد بیت دانست. البته

این نه بدان معناست که نظریه قدامه‌بن جعفر درباره شعر را به‌عنوان نظریه ادبی قدامه‌بن جعفر شناختن و شناساندن اشتباه بوده باشد و احیاناً خرده‌گیری‌هایی نیز به‌دنبال داشته باشد؛ و مگر نه آنکه «ادبیات»، «شعر» را زیر بال و پر خود دارد و در کتاب‌هایی هم که در آن‌ها به‌گونه کرونولوژیک به واکاوی نظریه و نقد ادبی در جهان غرب پرداخته شده است، کسانی همچون ارسطو، افلاطون، هوراس و لونگینوس تا پل والر، تی. اس. الیوت و... که نظریه‌پرداز شعرند، در زمره نظریه‌پردازان ادبیات قرار داده شده‌اند؟

افزون بر این‌ها، *نقد الشعر* قدامه‌بن جعفر، چنان‌که دور از انتظار هم نیست، از متن فرهنگ مذکر برآمده و زنان جز در ارجاعاتی که در اشعار مردان از جهت برآوردن کامه‌های تنی‌شان (نک: شعر امرؤالقیس و طریح‌بن اسماعیل ثقفی) یا زادن فرزندان جنگاور برای قبیله (نک: شعر ابوکبیر هذلی) به آن‌ها شده است، جایی در *نقد الشعر* ندارند. نظریه ادبی قدامه‌بن جعفر در غیاب زنان تدوین شده و اگر در جاهایی نیز به‌ندرت سایه‌روشنی از آن‌ها به‌چشم آمده، هنگام سخن گفتن درباره نعت‌ها و عیب‌های غزل و نسیب (قدامه بن جعفر، من دون تاریخ: ۱۳۴) بوده که مقتضای حال، حضور زنان را در صحنه ناگزیر می‌کرده است؛ آن‌هم به‌نحوی که جز بازیگرانی بی‌اراده در پذیرش نقش‌هایی که بدان‌ها محول شده است، نباشند و جز از دریچه شعر مردان دیده نشوند.

۳. نظریه ادبی بلاغی قدامه‌بن جعفر

نقد الشعر بنابر سنتی که در کتاب‌ها و رسایل بلاغی تا همین امروز وجود داشته و آن استشهاد به ابیات مختلف پی‌آیه نظرات تحقیقی یا تقلیدی نویسنده (و گاه همراه با تحلیل‌های وی) است، کتابی است که در آن هم از «نظریه» می‌توان سراغ گرفت و هم از «عمل به نظریه»؛ هم کتابی است در نظریه ادبی مشتمل بر نظریات قدامه‌بن جعفر در

نقد شعر و هم از آنجا که به تعبیری نقد ادبی، عمل کردن به نظریه است، کتابی است در نقد ادبی. می‌نماید که باید *نقد/شعر قدامه بن جعفر* را رساله‌ای در نقد سنتی دانست. اما اگر این اصطلاح ناظر بر نقد تاریخی - تذکره‌ای^۸ و نقد اخلاقی - فلسفی^۹ باشد، چنان‌که نویسندگان کتاب *راهنمای رویکردهای نقد ادبی بر آن‌اند* (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۲)، سنتی به‌شمار آوردن نگرش قدامه در نقد، درست نیست. برخی از منتقدان معاصر عرب در توصیف فضایی که *نقد/شعر* یکی از فراورده‌های آن است، اصطلاح نقد کلاسیسیستی را به‌کار برده‌اند. می‌دانیم که تفاوت مکتب‌ها و نظریه‌های ادبی سر در آبخوره‌های گوناگونی دارد؛ از جمله اختلاف نظر بر سر ارتباط شکل و محتوا و برتری یکی بر دیگری. چنان‌که در کلاسیسیسم اصالت با شکل است و در رمانتیسیسم با محتوا. احسان عباس (۱۳۸۸: ۴۷) با پیش چشم قرار دادن همین نکته، شعر عرب و نقد معطوف بدان را از جهت شاخص‌هایی که مجموعه آن‌ها را عمود شعر خوانده و از جمله عبارت است از برتری دادن لفظ بر معنا، برتری دادن شکل بر محتوا، اعتدال در تعبیر، دقت در توصیف و تشبیه، پرهیز از افراط در استعاره و خیال و به‌طور کلی رعایت تناسب و ترتیب، شعر و نقدی کلاسیسیستی دانسته است.

با این همه، در شناساندن نظریه ادبی قدامه اصطلاح نظریه کلاسیسیستی حق مطلب را به‌تمامی ادا نمی‌کند. نقد کلاسیسیستی اصطلاحی عام است و همه نظریه‌های ادبی‌ای را که در آن‌ها به هر اندازه درمقابل محتوا از شکل دفاع شده است، باوجود تفاوت‌هایی در میان آن‌ها، در بر می‌تواند گرفت. اینکه نگاه فرمالیستی به هنر و ادبیات نگاهی دیرساله و قدیمی است (حیب، ۱۳۹۶: ۳۶) و نگاه اسلاف ما از جمله نویسندگان *نقد/شعر* به ادبیات نیز «نگاهی کاملاً صورت‌گرایانه بوده است» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۱ الف: ۲۹۵)، اگرچه نادرست نیست، اما سنت نقد اسلامی - ایرانی را با فرمالیسم روسی در یک ترازو گذاشتن نیز قطعاً صحیح نیست و جز مشروط به تقلیل‌گرایی و مسامحه نباید مرتکب آن شد.^{۱۰} می‌نماید که اصطلاح نظریه/ نقد بلاغی بر تن نظریه

ادبی قدامت‌بن جعفر و نقد ادبی مبتنی بر آن برانزده‌تر باشد. اصطلاحاتی که در نظریه شعری قدامت‌بن به کار رفته، نیز مؤید این ادعاست. درخور یادآوری است که نظریه و نقد ادبی بلاغی، بدان گونه که بر سنت نظریه و نقد ادبی اسلامی - ایرانی و از جمله بر نظریه و نقد ادبی قدامت‌بن جعفر قابل اطلاق است، با آنچه در نقد انگلوامریکایی به نقد بلاغی یا نقد رتوریک^{۱۱} شهره است، هم در اهداف و هم در روش‌ها تفاوت دارد. این رویکرد نقد که به‌عنوان «قدیمی‌ترین شکل نقد ادبی در جهان» از آن نام برده شده و میدان عملش را در بررسی چگونگی ساختمان کلام به‌منظور رسیدن به تأثیراتی مشخص دیده‌اند (Eagleton, 1996: 179)، در قالب یک دبستانان نقادی، ساخته و پرداخته محافل دانشگاهی امریکای سده بیستم است. نقد رتوریک انگلوامریکایی چنان که یادآور شد، نه روش واحدی دارد و نه آرا و ایده‌های پیروان آن به شکل‌گیری مکتب تحلیلی منسجمی انجامیده است. اما به‌طور کلی در نقد انگلوامریکایی، اغلب منتقدان بلاغی به نقش فرستنده، گیرنده و بافت توجهی ویژه دارند و استفاده فرستنده از انواع نشانه‌ها، واکنش گیرنده و بافت ارتباطی را برای ایجاد تغییر در احساسات، افکار و رفتار انسان در تعامل با یکدیگر می‌بینند (مکاریک، ۱۳۹۳: ۳۶۶).

درمقابل بر بنیاد آنچه از کتاب‌ها و رساله‌های مسلمانان و از جمله ایرانیان در بلاغت و نقد ادبی فهمیده می‌شود، نظریه بلاغی نظریه‌ای است که میدان عملش بلاغت، یعنی «مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال» (التفتازانی، ۱۴۲۵: ۱۳۰) است. در این تعریف، دو جزء فصاحت و مطابقت با مقتضای حال، میدان عمل نظریه ادبی بلاغی را به‌دقت مشخص کرده است:

۱. عیوب فصاحت: بررسی عیوبی که مخل فصاحت کلمه، کلام و متکلم است و تشخیص آن‌ها به‌جز تعقید معنوی، علاوه بر ذوق، به آشنایی با دانش‌های لغت، اشتقاق، تصریف و نحو نیازمند است.

۲. بیان شعر: بررسی مسائل بیانی شعر از نظر تعقید معنوی که یکی از عیوب فصاحت کلام است و پرداختن بدان برعهده علم گذاشته شده است.

۳. معانی شعر: ملاحظه احوال خطاب و کیفیت مطابقت سخن با مقتضای حال که نیازمند آگاهی از علم معانی است.

تبصره: از آنجا که علم بدیع را علم توابع بلاغت به شمار می آورده اند، تحلیل زیبایی‌های عرضی سخن و محسنات شعری را می توان توابع نقد بلاغی و ملحق بدان دانست.

نظریه ادبی بلاغی در نقد شعر قوت‌هایی دارد و ضعف‌هایی. توجه به همین قسم عدم کارایی تمام و کمال هر کدام از رویکردهای نظری در نقد بوده است که باعث شده برخی پیشنهاد کاربست رویکردهای ترکیبی و «التقاطی» (ایگلتون، ۱۳۸۶: ۳۳) را در نقد ادبی بدهند. به علاوه مشخص بودن میدان عمل منتقد بلاغی اجازه نداده است قدامتبن جعفر با انعطاف‌پذیری به ارزیابی متون ادبی بپردازد یا حتی برخی بینش‌های فلسفی، مذهبی و... بر ارزیابی‌هایش، چه مثبت و چه منفی، تأثیر نگذارد؛ به طوری که گاه چیرگی دیدگاه‌های منطقی وی بر دیدگاه زیبایی‌شناختی و ادبی‌اش، منجر به صدور آرای متصلبی شده است که نباید از شعر انتظار داشت آن آرا را به تمامی تحمل تواند کرد. بنابراین قدامتبن جعفر توانسته است نقد ادبی را به وجه علمی و منطقی قاعده‌مند و معاییر آن را به دقت مشخص کند.

اما همین نکته سبب شده است که نقد و سخن‌سنجی در نزد او به صورت مجموعه‌ای خشک از قواعد و اصول و مبادی و حدود درآمده است و حتی در بعضی موارد، آن قواعد و حدودی که قدامتبن به دست آورده است با ذوق و طبع عربی سازگار و مناسب به نظر نمی‌آید و بیگانه و غریب می‌نماید (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۱۵۲).

از جمله ایرادات منطقی قدامه بر شعر که آن را «از کلام ارسطو دربارهٔ متناقضات در فن خطابه و بحث استحاله [محال‌گویی شعرا] در فن شعر گرفته» (ضیف، ۱۹۶۵: ۹۲)، «استحاله و تناقض» است: آن که در شعر، چیزی را با مقابل (ضد) آن از یک جهت جمع نمایند (قدامه بن جعفر، من دون تاریخ: ۱۹۵)؛ چنان‌که ابونواس شراب و حباب را توأمان هم به سپیدی و هم به سیاهی که مقابل یکدیگرند، وصف کرده است:

كَأَنَّ بَقَايَا مَا عَنَا مِنْ حَبَابِهَا تَفَارِقُ شَيْبَ فِي سَوَادِ عِذَارِ
تَرَدَّتْ بِهِ ثُمَّ انْفَرَى عَنْ أَدِيمِهَا تَفْرَى لَيْلٍ عَنِ بَيَاضِ نَهَارِ^{۱۲}

غافل از آنکه پارادوکس یا متناقض‌نمایی از ترفندهای نغز شاعرانه است و چه بسا ابیاتی که زیبایی‌شان را مدیون همین ترفندند. ضمن آنکه برخی، اگرچه مدح و ذم را در یونان و روم باستان معطوف به موقعیت‌های شفاهی (خطابه) و در جهان اسلام معطوف به موقعیت‌های متنی (شعر) دانسته‌اند، باز با قابل تطبیق دانستن بحث «منافرات» در غرب باستان با بحث مدح و ذم در بلاغت اسلامی، نقدالشعر را در کنار آثاری چون العمدة به‌عنوان کتاب‌های مدرسی بلاغی در نظر گرفته‌اند که آرایش‌شان را در مدح و ذم می‌شود با آرای نویسندگان غرب باستان همانند دید (عمارتی‌مقدم، ۱۳۹۳: ۶۴). چنان‌که طیفی از آثاری که در جهان اسلام تألیف شده‌اند، نظیر تحسین و تفسیح، الظرایف و اللطایف، المحاسن و الاضداد، «به بهترین شکل نمایانگر مفهوم استدلال‌های متعارض هستند که توانایی سخن گفتن خطیب سوفسطایی دربارهٔ هر دو سوی یک قضیه را، به‌ویژه هنگام مدح یا ذم نشان می‌دهد» (همان، ۶۹).

از دیگر ایرادات منطقی قدامه بر شعر، «ایقاع ممتنع» و «مخالف عرف» است؛ چنان‌که شاعر خال گونه‌های معشوق را به نورافشانی ماه شب چهارده در شبی ظلمانی مانند کرده است:

وَ خَالٍ عَلِيٍّ خَدِيكٍ يَبْدُو كَأَنَّهُ سَنَا الْبَرْقِ فِي دَعَجَاءِ بَادٍ دَجُونِهَا

و این به نظر صاحب نقد/شعر، خلاف عرف است؛ چراکه در عرف، چهره معشوق سپید است و خال سیاه‌رنگ!

۴. جوهره نظریه ادبی قدامه بن جعفر

نقد شعر برای قدامه بن جعفر یکی از دانش‌های پنج‌گانه شعر است و در شناخت شعر خوب از شعر بد تعریف می‌شود. وی با تلقی خود از شعر، به مثابه سخن موزون و مقفایی که بر معنایی دلالت داشته باشد (قول موزون مقفی يدلّ علی معنی)،^{۱۳} عناصر شعر را «لفظ»، «معنا»، «وزن» و «قافیه» دانسته است. همین تعریف از شعر که با منحصر نمودن عناصر سازنده آن به چهار عنصر لفظ، معنا، وزن و قافیه همراه شده، در واقع نگره نقادانه قدامه در نقد شعر و تمیز جید آن از ردی آن را پی‌ریزی کرده است. بدین‌گونه که وی یک بار حسن و قبح این عناصر را به‌طور جداگانه و باری دیگر حسن و قبح آن‌ها را در پیوند یک‌به‌یک با یکدیگر (به‌استثنای ائتلاف لفظ - قافیه و ائتلاف وزن - قافیه) سنجیده است. تشخیص این مسائل نیز برعهده اندیشه‌های مستقیم و نظرهای غیرسقیم گذاشته شده است؛ همان چیزی که در نقد ادبی اسلامی و ایرانی از آن مجازاً به «ذوق» تعبیر شده و آن را «حصول ملکه بلاغت در زبان» (ابن‌خلدون، ۱۳۹۳: ۲/ ۱۱۹۱) تعریف کرده‌اند.

بر بنیاد آنچه گفته شد، می‌توان سیاهه‌ای از خصیصه‌های نظریه ادبی قدامه و مواضع کاربست آن‌ها را به‌دست داد:

۱. نظریه ادبی قدامه خاص شعر است و در تحلیل ادبیات منثور، از انواع سنتی آن تا انواع پیشرو آن که رمان و داستان کوتاه و نمایش‌نامه و... باشد، نمی‌توان از آن بهره برد.

۲. به دلیل تأکید بر معنادار بودن شعر در نظریه ادبی قدامه، جریان‌های بی‌معناسرایی و تزریق‌گویی در اشکال سنتی و پیشرو آن را در بر نمی‌تواند گرفت.

۳. ضرورت تحلیل «وزن» و «قافیه»، هم به‌طور جداگانه و هم در پیوند با دیگر اجزای شعر، در نظریه ادبی قدامه باعث شده است نظریه‌ای بشود برای نقد اشعاری که در قوالب و عروض سنتی سروده شده‌اند و در نقد اشعار امروزی‌ای که در این حوزه‌ها هنجارشکنی‌ها و سنت‌گریزی‌هایی دارند، داعیه و دغدغه‌ای نداشته باشد. بلکه مواردی از قبیل «زحاف» (نابرابری در کمیت اجزای وزنی بیت) به‌مثابه «زشت‌ترین عیوب شعر» و یکی از عیوب وزن در *نقد الشعر* قدامه، بسنده است تا مثلاً اشعار نیمایی در همان نگاه نخست همگی معیوب به حساب آیند.

با این همه، آنچه در نظریه ادبی قدامه درباره لفظ، معنا و ائتلاف لفظ - معنا وجود دارد، می‌تواند در تحلیل انواع غیرسنتی شعر نیز کارایی حداکثری داشته باشد. این بدان معنا نیست که در تحلیل اشعار غیرسنتی باید از آرای قدامه درباره وزن و قافیه و ائتلاف این‌ها با دیگر عناصر شعر چشم پوشید؛ چراکه اگر مسائلی مانند «تجمیع»، «مبتور»، «تکلف در گزینش قافیه» و «آوردن قافیه به‌جهت رعایت سجع» با ساختار شعر غیرسنتی همخوانی ندارند، باز می‌توان با به‌روز کردن نظریات قدامه در حوزه‌های مذکور و به‌کار بردنشان همراه با پیش چشم داشتن مختصات وزنی و قافیه‌ای شعر غیرسنتی و نیز مقداری آسان‌گیری در داخل دیدن مسائل وزن و قافیه شعر غیرسنتی در مسائل وزن و قافیه شعر سنتی، به کارایی کلیت نظریه ادبی قدامه در تحلیل شعر غیرسنتی اعتماد کرد. افزون‌بر آنکه گاه انگاره‌ها و ایده‌های اصحاب شعر غیرسنتی و منتقدان ادبی را می‌توان با آرای قدامه هماهنگ دید. مثلاً خرده‌گیری برخی از آن‌ها به قوالب سنتی شعر از بابت ناگزیر نمودن شاعر به انباشتن ابیات از الفاظی که جز بنابر الزامات عروضی بدان‌ها نیازی نیست یا انتقادشان از این بابت حتی بر برخی اشعار غیرسنتی،^{۱۴} رونوشت‌واره‌ای از عیب حشو در کتاب *نقد الشعر* به‌عنوان یکی از عیوب ائتلاف لفظ - وزن، است و آن چنان است که بیت به‌ضرورت وزن از الفاظی بینبارد که نیازی بدان‌ها نیست (قدامه بن جعفر، من دون تاریخ: ۲۰۶).

پی‌آیه آنچه گفته شد، در نظریه ادبی قدامه بن جعفر در کتاب *نقد الشعر* که بر بنیاد تعریف وی از شعر و به بویه به دست دادن معیاری برای تشخیص خوب و بد شعر از یکدیگر شکل گرفته است، دست کم دو شاخصه هست که می‌توان با پیش چشم داشتن نظریه‌های ادبی امروزی، آن‌ها را تحلیل کرد:

الف. متن مداری

اگر به راستی بتوان از دیاگرام ارتباط زبانی رومن یا کوبسن برای شناساندن رویکردهای نقد ادبی نظریه‌مدار بهره‌برداری نمود، چنان‌که برخی چنین کرده‌اند (ر. ک: Selden et al., 2005: 5؛ برتنس، ۱۳۹۱: ۵۸؛ صفوی، ۱۳۹۱: ۴۷۸-۴۷۹) و بتوان میان این رویکردها از لحاظ سوگیری به سمت مؤلف، مخاطب یا متن تفاوت گذاشت، نظریه ادبی قدامه بن جعفر را باید نظریه‌ای دید متمایل به متن ادبی. نظریه ادبی قدامه بن جعفر به لحاظ عینیت‌گرایی در صفتی ایستاده است که در آن، به فاصله چندین قرن فرمالیسم روسی، نقد نو، مکتب شیکاگو، ساختارگرایی و پساساختارگرایی نیز ایستاده‌اند. برای قدامه، همچون نظریه‌پردازان و پیروان مکتب‌های نام‌برده و نیز مانند اغلب کسانی که در تکوین بلاغت اسلامی و ایرانی نامی و یا در آن مکتوبی دارند - از ابن‌معتز، سکاکی، خطیب قزوینی، تفتازانی، ابوهلال عسکری و جرجانی تا رادویانی، وطواط، شمس قیس، واعظ کاشفی، ابوطالب فندرسکی (نواده یا خواهرزاده میرفندرسکی معروف)، خان آرزو و آزاد بلگرامی - براساسی نگره‌ای عینی، آنچه اصالت دارد و باید وجوه دقت منتقد در نقد بدان معطوف باشد، «متن ادبی» است. مسائل تاریخی و تذکره‌ای، اخلاقی و فلسفی، و به‌طور کلی آنچه در جهان بیرون متن وجود دارد، برای قدامه بن جعفر، هنگام دست به کار شدنش برای نقد، شور و شوق برانگیز نیستند. اما باید میان نگره انتقادی قدامه با نگره‌های انتقادی متن‌مدار انگلوامریکایی تفاوت‌هایی قائل شد. از جمله این تفاوت‌ها میان نظریه ادبی کاتب بغدادی با فرمالیسم روسی،

به‌مثابه نام‌دارترین نظریه‌های متن‌محور در نقد ادبی که تقریباً مهم‌ترین مسائل مطرح در مکتب‌های نقادانه نظیر خود را پوشش می‌دهد، عبارت‌اند از:

الف. دغدغه فرمالیسم مسئله «فرم» است؛ چنان‌که در نامی که مخالفان برای دست‌کم گرفتن این مکتب بر آن گذاشته‌اند نیز هویداست؛ یعنی «نظامی که از پیوند و درهم‌تنیدگی تمام عناصر به‌کاررفته در اثر حاصل می‌شود» (موران، ۱۳۹۶: ۱۹۴) و اگرچه آشکارا از محتوا قابل تمایز است، از آن تفکیک‌ناپذیر است (Eagleton, 2007: 66). بنابراین متن ادبی در کلیت آن زیر ذره‌بین نقد فرمالیستی قرار می‌گیرد. درحالی که نظریه ادبی قدامه‌بن جعفر شعر را در محور افقی و تقلیل‌یافته به واحد «بیت» می‌سنجد. این جزئی‌نگری و غفلت از بافت ایرادی است که بر بلاغت سنتی به‌طور عام وارد است.

تحلیلگر بلاغی ما ابداً به کلیت متن توجه ندارد. این امر منجر به توقف نظریه‌های بلاغت سنتی در مرحله تجزیه ساختارهای کوچک زبان و جداسازی کلمات و تصویرها از کلیت متن شده و همیشه راه را بر تحلیل و تجزیه کلیت کلام و بافت سخن بسته است (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۸).

ب. متون مطلوب در فرمالیسم برای دیده شدن از دریچه هنجارهای نقادانه این مکتب، داستان کوتاه و اشعار غنایی است و برای انواع ادبی دیگر نیز در اینکه به گونه فرمالیستی بازخوانی شوند، ممنوعیتی در کار نیست. اما نظریه ادبی قدامه صرفاً نظریه شعری است.

ب. تک‌معنائنگاری متن

باوجود متن‌مدار بودن نظریه ادبی قدامه‌بن جعفر، در گوشه‌ای از آن باید جایی را نیز برای باور به تک‌معنا بودن و ثابت بودن معنای شعر در نظر گرفت. برای این منتقد بلاغی، معنای شعر یگانه و ثابت و پیرو اغراضی است که شاعر از مدح، هجاء، رثاء، تشبیه، توصیف و نسیب، قصد بیان آن اغراض را داشته است. شاعر کارگشته آن است

که از عهده بیان آنچه که قصد داشته، برآمده باشد. سنجه ارزیابی معنای شعر نیز همین است: معنای نیک آن است که غرض (شاعر) را برساند و از آن عدول نکند (قدامت‌بن جعفر، من دون تاریخ: ۱۸۴). از این نظرگاه، نظریه ادبی قدامت را می‌توان با نظریه ادبی نوئل کارول (۱۹۴۷م -) فیلسوف امریکایی هنر سنجید. وی در رویارویی با «فرنج تئوری» که وجود چیزی به نام «معنای مورد نظر مؤلف» را به دیده تحقیر و تردید می‌نگرد، عمل هنرمند را به اعتبار اینکه در وهله اول «عمل» است، برخاسته از مقاصد می‌داند که مبتنی بر غایاتی است. ارزش اثر ادبی در گرو همین غایات است و در «موفقیت اثر ادبی در بازتاب توانایی مؤلف در آفرینش آن بر طبق مقاصد خود» تعریف می‌شود. کارول با متعهد نمودن نقد ادبی به «ارزیابی مستدل آثار ادبی»، از اصطلاح «ارزش دستاوردی» سخن به میان می‌آورد. ارزش دستاوردی نمایش مؤلف از فاعلیت خود در فرایند خلق اثر ادبی است (کارول، ۱۳۹۵: ۵۹). درمقابل ارزش دستاوردی، «ارزش دریافتی» قرار می‌گیرد که ارزش‌های نهفته در تجربه مخاطب از اثر هنری را رصد می‌کند. در نظریه ادبی نوئل کارول، این ارزش دستاوردی است که اصالت و اهمیت دارد و ارزش دریافتی چیزی جز حاشیه‌ای بر ارزش دستاوردی نیست.

یادآور می‌شود اگرچه تک‌معنانگاری متن و متن‌مداری ویژگی عمومی تألیفات سنتی بلاغی است، در *نقد الشعر* بستری شده‌اند که یک نظریه منسجم در نقد ادبی - که جای خالی‌اش در بسیاری از آثار بلاغی دیده می‌شود - بر آن شکل گرفته است و قابلیت کاربرد در نقد عملی شعر را دارد. گذشته از آنکه تحلیل تطبیقی این دو ویژگی در *نقد الشعر* و نظریه‌های ادبی مدرن و همچنین رد شائبه برخی این‌همانی‌ها بین آن‌ها ناگزیر می‌نمود.

۱-۴. چه گفتن یا چگونه گفتن؟

اگر کاتب بغدادی در ناخوش داشتن اغراق‌های دور و دراز و پرهیزاندن شاعران از آن، افلاطونی است، در بی‌اعتنایی به کارکرد شعر و نگذاشتن بار مسئولیت‌های تعلیمی و

تربیتی و اخلاقی بر دوش آن، ضدافلاطونی است. برای او چگونه گفتن اهمیت دارد، نه چه گفتن. مدح و هجو، آفرین و نفرین، نعت و نکوهش، همه در نظر قدامت‌بن جعفر یکسان است. وی بنابر نگرشی ارسطویی، شعر را «صناعت» می‌داند^{۱۵} و این موضوعات یا معانی را ماده‌های خامی که در دست شاعر به صورت شعر درمی‌آیند؛ مانند چوب در دست درودگر یا زر و سیم در دست زرگر. پیش‌تر از قدامت، البته جاحظ (قرن ۲-۳ق)، «بزرگ‌ترین ناقد ادبی در فرهنگ اسلامی» (سلوم، ۱۹۸۱: ۱۲۲)، بوده است که به دلایلی چون فرمان‌برداری از مقتضیات وابستگی به دربارها، در عباراتی بسیار مشهور در کتاب *الحيوان* گفته است که معانی در راه افتاده و همگان با آن‌ها آشنایی دارند و برتری در شکل دادن بدان‌هاست (الجاحظ، ۱۹۶۹: ۳ / ۱۳۱-۱۳۲). به باور وی، شعر اساساً «شکل دادن» و گونه‌ای است از رنگ‌آمیزی و صنعتگری. ابوهلال عسکری (قرن ۴ق) نیز پا جای پای جاحظ گذاشته و گفته است: اصل آوردن مفاهیم و معانی نیست؛ چراکه همگان از عرب و عجم، و از قروی و بدوی معانی را می‌شناسند؛ بلکه اصل در جودت، جلوت و صفوت لفظ همراه با سلامت ترکیب و سبک است:

وَكَيْسَ الْأَشَانُ فِي إِبْرَادِ الْمَعَانِي لِأَنَّ الْمَعَانِي يَعْرِفُهَا الْعَرَبِيُّ وَالْعَجَمِيُّ وَالْقُرَوِيُّ وَالْبَدَوِيُّ
وَأَمَّا هُوَ فِي جُودَةِ اللَّفْظِ وَصَفَائِهِ وَحُسْنِهِ وَبَهَائِهِ وَنَزَاهَتِهِ وَتَقَاتِهِ وَكَثْرَةَ طَلَاوَتِهِ وَمَائِهِ
مَعَ صِحَّةِ السَّبْكِ وَالْتَرَكِيبِ وَالْخُلُوفِ مِنَ أَوْدِ النَّظْمِ وَالتَّالِيفِ (ابی هلال العسکری، من
دون تاریخ: ۵۹).

بر همین وتیره، از دید قدامت همان‌گونه که هنر درودگران و زرگران است که از چوب، زر و سیم اشیای مختلف می‌سازند و بدان‌ها نقش و نگارهای متفاوت می‌دهند، هنر شاعران هم این است که از هر موضوعی ابیاتی ناب و نایاب برمی‌آورند. از این رو در نظر قدامت (من دون تاریخ، ۶۵-۶۶)، آنچه در برتری اشعار بر یکدیگر اعتبار دارد، کیفیت بیان است و نه معانی و موضوعات شعری. از این رو در *تقد الشعر* قدامت‌بن جعفر، کم نیستند اشعاری که هرچند معانی نه‌چندان پسندیده‌ای دارند، اما از آنجایی

که مطابق معیارهای ارزیابی و داوری قدامت‌چگونه گفتن را رعایت کرده و به غایت مطلوب در مقتضیات بیان آن معانی رسیده‌اند، مورد ستایش وی قرار گرفته‌اند. این نظریه البته بدون انتقاد و انکار نمانده است؛ چنان‌که سعید عدنان ضمن ریشه‌یابی این نظریه در اندیشه ارسطو و تفاوت و نسبت میان «هیولی» با «صورت» نزد معلم اول، بر همانند دانستن نسبت خوب به نجاری با نسبت مضامین به شعر، خرده گرفته و گفته است:

شاعر مضامین شعری را نمی‌گیرد تا آن‌ها را بدان‌گونه که هستند رها کند، بلکه می‌کوشد تا مفهوم جدیدی از آن‌ها بیافریند و به عبارت دیگر، آن شکل و ریختی که قدامت ارزش شعر را منوط به آن دانسته است، درحقیقت همان معنا و مضمون شعر است و برتری آن به کلمات - از آن جهت که صرفاً اصوات و آواها هستند - بر نمی‌گردد (عدنان، ۱۳۷۶: ۴۷).

۵. نتیجه

چنان‌که از عنوان *نقد/الشعر برمی‌آید*، در نقد شعر نوشته شده است و تأمل در آن هم ما را به درک تلقی‌ای که از نقد ادبی در گذشته وجود داشته است رهنمون می‌شود و هم ما را از نظریه ادبی یکی از شخصیت‌های برجسته حوزه نقد ادبی بلاغی آگاه می‌نماید. قدامت نیز، چونان دیگر گذشتگان، نقد ادبی را در شناخت نیک و بد شعر از یکدیگر می‌بیند و با تعریف شعر به گفتار موزون و مقفایی که بر معنایی دلالت داشته باشد و تعیین چهار عنصر لفظ، معنا، وزن و قافیه در بافتار شعر، عیوب و نعوت کلام ادبی را درخصوص این عناصر، هم در حالت انفراد و هم در ائتلاف با دیگر عناصر مشخص می‌نماید. این امر جوهره نظریه ادبی قدامت‌بن جعفر را می‌سازد. در پیوند با این دید و داوری، دو ویژگی را در نظریه ادبی قدامت‌بن جعفر که درواقع نظریه شعر است، می‌توان سراغ داد: ۱. متن‌مداری؛ ۲. تک‌معنائگاری متن.

بدین ترتیب، نظریه ادبی قدامه نظریه‌ای است عینیت‌گرا که در نقد، اصالت را به خود متن می‌دهد. این مسئله البته نباید موجب اختلاط نظریه ادبی وی با نظریه‌های متن‌مدار انگلوامریکایی، نظیر فرمالیسم روسی، گردد. دیگر آنکه، قدامه‌بن جعفر نیز از کسانی است که به وجود معنای ثابت برای متن اعتقاد دارد؛ معنایی که اگر چنان‌که شایسته است صورت ادبی به خود بگیرد، از توانایی شاعرش خبر می‌دهد. از این نظر نیز نظریه ادبی قدامه با نظریه ادبی نوئل کارول و مقوله‌ای به نام «ارزش دستاوردی» در نزد وی، قابل‌سنجیدن و بررسی‌شدن است. نهایت آنکه، قدامه‌بن جعفر نیز چونان جاحظ و ابوهلال عسکری و دنباله‌روانشان، چگونه گفتن را بر چه گفتن برتری می‌نهد.

پی‌نوشت‌ها

1. interdisciplinary

2. L. Tyson

۳. درباره شهرت قدامه در نقد شعر ر. ک: *نقد الشعر*، ۱۹۴.

4. Giambattista Vico

5. sapienza poetica

۶. علم متن لغت، علم ابنیه کلام، علم اشتقاق، علم اعراب، علم معانی، علم بیان، علم عروض، علم قوافی، علم انشاء نثر، علم انشاء نظم، علم کتابت، علم محاضرات.

۷. «معنای عیب‌جویی از قدیم در مفهوم لفظ نقد، داخل بوده است؛ و فی حدیث اَبی‌الدرداء: ان نقدت الناس نقدوک و ان ترکتهم ترکوک. معنی نقدت‌هم ای عبتهم و اغتبتهم قابلوک بمثله» (لسان‌العرب به نقل از زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۷۳۳).

8. historical-biographical criticism

9. moral-philosophical criticism

۱۰. یکی از مشخص‌ترین زمینه‌های اختلاط میان نقد صورت‌گرایانه سنتی‌مان در اسلام و ایران با فرمالیسم روسی، اهمیتی است که فرمالیسم برای بلاغت قائل می‌شود؛ یعنی «شکلی که نویسنده در ساختارهای زبانی گوناگون به اندیشه‌ها یا موضوعات می‌دهد» (رایان، ۱۳۹۲: ۱۲). قائل بودن به وجود معنایی ثابت در متن ادبی و تلاش برای فهم آن نیز که هم در فرمالیسم روسی هست و هم در نقدهای سنتی خودمان، به قدر خود در پیوند دادن سنت نقد ما با فرمالیسم مؤثر بوده است. درباره اعتقاد به تک‌معنایی بودن متن ادبی، از جمله ر. ک: پاینده، ۱۳۹۷: ۳۷ / ۱.

11. rhetorical criticism

۱۲. گویی آنچه از حباب‌های آن شراب برجای مانده بود، پراکندگی‌های موهای سپید (پیری) است در سیاهی عذار // آن را (حباب) به یک سو انداخت و مانند شکافتن شب از سپیدی روز، از پوست خود شکافت.

می‌نماید که قدامه در فهم معنای شعر دچار خردکی سهو شده باشد؛ چه در هر دو بیت، شراب سیاه‌سرخ است و حباب سپید!

۱۳. شوقی ضیف (۱۹۶۵: ۸۱) تعریف قدامه از شعر، یعنی ذکر عناصر تشکیل‌دهنده شعر و سپس پرداختن به شرح تک‌تک آن‌ها را، متأثر از تعریف ارسطویی تراژدی دانسته است.

۱۴. در این منطقه، نمونه‌ها بسیار است؛ مثلاً انتقاد شفیع کدکنی جوان، به حشو بودن واژه «من» و منحصر بودن نقش آن در پر کردن وزن در شعر م. امید: امشب به یاد مخمل زلف نجیب تو / شب را چو گربه‌ای که بخوابد به دامنم / من ناز می‌کنم (ر. ک: شفیع کدکنی، ۱۳۹۱: اب: ۱۸۲).

۱۵. به استناد برگردان عربی فن شعر ارسطو: «إِنَّا مَتَكَلِّمُونَ الْآنَ فِي صِنَاعَةِ الشُّعْرَاءِ وَأَنْوَاعِهَا» (ارسطوطالیس، ۱۹۷۳: ۸۵). به تأثیر و تقلید از همین نگرش بوده که صاحب چهارمقاله نیز شاعری را «صناعت»ی دانسته است که شاعر بدان صنعت، «اتساق مقدمات موهمه کند و التمام قیاسات متوجه» (نظامی عروضی، ۱۳۷۵: ۴۲).

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۹۳). مقدمه ابن خلدون. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن ندیم (ابوالفرج محمد بن ابی‌یعقوب الوراق) (۱۳۹۱ق). کتاب الفهرست. تحقیق رضا تجدد. تهران: مطبعه دانشگاه طهران.
- ابی‌هلال العسکری (الحسن بن عبدالله بن سهل) (من دون تاریخ). الصناعتین: الكتابة و الشعر. تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم. القاهرة: دارالفکر العربی.
- ارسطوطالیس (۱۹۷۳م). فن الشعر؛ مع الترجمة العربية القديمة و شروح الفارابی و ابن سینا و ابن رشد. ترجمه عن اليونانیة و شرحه و حقق نصوصه عبدالرحمن بدوی. بیروت: دارالثقافة.

- ایگلتن، تری (۱۳۸۶). اهمیت نظریه: از پولیس تا پسامدرنیسم. ترجمه امیر احمدی آریان، نیما ملک محمدی، امید نیک فرجام و شهریار وقفی پور. تهران: حرفه هنرمند.
- برتنس، هانس (۱۳۹۱). مبانی نظریه ادبی. محمدرضا ابوالقاسمی. ج ۳. تهران: ماهی.
- برسler، چالز (۱۳۹۳). درآمدهای بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی. ترجمه مصطفی عابدینی فرد. ویراستار حسین پاینده. تهران: نیلوفر.
- بلزی، کاترین (۱۳۹۳). عمل نقد. ترجمه عباس مخبر. و ۲. تهران: آگه.
- پاینده، حسین (۱۳۹۷). نظریه و نقد ادبی: درسنامه‌ای میان رشته‌ای. ج ۲. تهران: سمت.
- التفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر (۱۴۲۵ق). المطول. صححه و علقه علیه احمد عزو عنایه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- الجاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۹۶۹م). الحيوان. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. الطبعة الثالثة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حبیب، م. ا. ر. (۱۳۹۶). نقد ادبی مدرن و نظریه. ترجمه سهراب طاووسی. تهران: نگاه معاصر.
- رایان، مایکل (۱۳۹۲). درآمدهای بر نقد: ادبیات، فیلم، فرهنگ. ترجمه سارا کاظمی منش. تهران: آوند دانش.
- زرین کوب، حمید (۱۳۵۱). «آشنایی با کتاب نقد الشعر». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. س ۸، ش ۳۲. صص ۸۷۰-۸۸۹.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). نقد ادبی: جستجو در اصول و روش‌ها و مباحث نقادی با بررسی در تاریخ نقد و نقادان. ج ۱-۲. تهران: امیرکبیر.
- سلوم، داوود (۱۹۸۱م). مقالات فی التاريخ النقد العربی. بغداد: وزارة الثقافة و الاعلام.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱الف). حالات و مقامات م. امید. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۱ب). رستاخیز کلمات: درس‌گفتارهایی درباره نظریه ادبی صورت‌گرایان روس. تهران: سخن.

- شمس فخری (شمس‌الدین محمدبن فخرالدین سعید فخری اصفهانی) (۱۳۸۹). معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی. مصحح یحیی کاردگر. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- شمس قیس رازی (شمس‌الدین محمدبن قیس رازی) (۱۳۶۰). المعجم فی معاییر اشعار العجم. مصحح محمد قزوینی و مدرس رضوی. تهران: زوار.
- صفوی، کورش (۱۳۹۱). آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعات ادب فارسی. تهران: علمی.
- ضیف، شوقی (۱۹۶۵م). البلاغة تطور و تاریخ. الطبعة التاسعة. القاهرة: دارالمعارف.
- عباس، احسان (۱۹۸۳م). تاریخ النقد الأدبی عند العرب: نقد الشعر من القرن الثاني حتى القرن الثامن الهجری. الطبعة الرابعة. بیروت: دارالثقافة.
- _____ (۱۳۸۸). شعر و آینه: تئوری شعر و مکاتب شعری. ترجمه سیدحسین حسینی. تهران: سروش.
- عدنان، سعید (۱۳۷۶). گرایش‌های فلسفی در نقد ادبی: آرای ادیبان و حکمای اسلامی در سده‌های میانه. ترجمه نصرالله امامی. اهواز: دانشگاه شهید چمران.
- علوی‌مقدم، محمد (۱۳۷۲). «علم بلاغت در قرن سوم هجری». در قلمرو بلاغت. مشهد: آستان قدس رضوی. صص ۳۲۵-۳۳۵.
- عمارتی‌مقدم، داوود (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی ژانر منافرات در فن خطابه و اصول مدح و ذم در بلاغت اسلامی». پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. ۲. ش ۱ (۳). صص ۷۸-۴۹.
- قدامت‌بن جعفر (کاتب بغدادی)، ابی‌الفرج (من دون تاریخ). نقد الشعر. تحقیق و تعلیق محمد عبدالمنعم خفاجی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۶). «نگاهی انتقادی به مبانی نظری و روش‌های بلاغت سنتی». ادب-پژوهی. ۲. ش ۳. صص ۹-۳۷.
- کارول، نوئل (۱۳۹۵). درباره نقد: گذری بر فلسفه نقد. ترجمه صالح طباطبایی. چ ۲. تهران: نشر نی.
- کلیگز، مری (۱۳۹۴). در سنامه نظریه ادبی. ترجمه جلال سخنور، الاهه دهنوی و سعید سبزیان. چ ۲. تهران: اختران.

- کوش، سلینا (۱۳۹۶). *اصول و مبانی تحلیل متون ادبی*. ترجمه حسین پاینده. تهران: مروارید.
- گورین، ویلفرد ال. و دیگران (۱۳۷۷). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*. ترجمه زهرا میهن خواه. چ ۳. تهران: اطلاعات.
- لامارک، پیتر (۱۳۹۷). *فلسفه ادبیات*. ترجمه میثم محمدا مینی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۹۳). *دانش نامه نظریه های ادبی معاصر*. ترجمه مهرا مہاجر و محمد نبوی. چ ۵. تهران: آگه.
- موران، برنا (۱۳۹۶). *نظریه های ادبیات و نقد*. ترجمه ناصر داوران. چ ۲. تهران: نگاه.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی سمرقندی (۱۳۷۵). *چهار مقاله*. مصحح محمد قزوینی و محمد معین. تهران: جامی.
- واعظ کاشفی، کمال الدین حسین (۱۳۶۹). *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*. مصحح میرجلال الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
- هارلند، ریچارد (۱۳۹۳). *درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاتون تا بارت*. گروه ترجمه شیراز. شاپور جورکش (سرپرست). چ ۴. تهران: نشر چشمه.
- هاوکس، ترنس (۱۳۹۴). *ساخت گرایی و نشانه شناسی*. ترجمه مجتبی پردل. تهران: ترانه.
- Abbas, E. (1983). *Tārikh Naqd-ol Adabi end-al Arab: Naqd-ol She'r men Al-Ghorun Al-sani hattā Al-Gharn Al-Samen Al-Hijri*. 4th Ed. Beirut: Dār-ol Seqafat Publication. [in Arabic]
- _____ (2009). *She'r va Ayeneh: Teori-ye She'r va Makāteb-e She'ri*. Sayed Hasan Hosaini (Tr.). Tehran: Soroush Publication. [in Persian]
- Abi-Helal Al-Askari, H. (n.d.). *Al-Sanāatayn: Al-Ketabat va She'r*. Ali Mohammad Bajavi and Mohammad Abol-Fazl Ebrahim (Emend.). Cairo. Dār-ol Fekr Arabi Publication. [in Arabic]
- Adnan, S. (1997). *Gerayesh-ha-ye Falsafī dar Naqd-e Adabi: Āra-ye Adibān va Hokamā-ye Islāmi dar Sadeh-ha-ye Miāneh*. Nasr-ollah Imami (Tr.). Ahvāz: Shahid Chamran University Publication. [in Persian]
- Alavi Moghaddam, M. (1993). "Elm-e Balaghat dar gharn-e Sevvom-e Hijri". *Dar Ghalamrow-e Balaghat*. Mashhad: Āstan-e Ghods-e Razavi. pp. 325-335. [in Persian]

- Aristotle (1973). *Fann-ol She'r; maa' Tarjomat Al-Arabiat Al-Qadimat va Shoruh Al-Farabi va Ibn-e Sina va Ibn-e Roshd*. Abdol-Rahman Badvi (Emend and Tr.). Beirut: Dār-ol Seqafat Publication. [in Arabic]
- Belsey, C. (2014). *Amal-e Naqd*. Abbas Mokhber (Tr.). 2nd Ed. Tehran Āgah Publication. [in Persian]
- Bertens, H. (2012). *Mabāni-ye Nazarieh-ye Adabi*. Mohammad-Reza Abol-Qasemi (Tr.). 3rd Ed. Tehran: Māhi Publication. [in Persian]
- Bressler, Ch. (2014). *Darāmadi bar Nazarieh-ha va Ravesh-ha-ye Naqd-e Adabi*. Mostafa Ābedini-Fard (Tr.). Hosain-e Payandeh (Ed.). Tehran: Nilufar Publication. [in Persian]
- Carroll, N. (2016). *Darbare-ye Naqd: Gozari bar Falsafe-ye Naqd*. Saleh Tabatabai (Tr.). 2nd Ed. Tehran: Ney Publication. [in Persian]
- Culler, J. (2000). *Literary Theory: A Very Short Introduction*. 2nd Ed. New York: Oxford University Press.
- Eagleton, T. (1996). *Literary Theory: An Introduction*. 2nd Ed. United Kingdom: Blackwell Publishing.
- Eagleton, T. (2007). *Ahammiyat-e Nazarieh: Az Polis ta Pasamodernism*. Amir-e Ahmadi Ārian, Nima Malak Mohammadi, Omid-e Nik-Farjam and Shahriyar-e Vaqfi-Pur (Trans.). Tehran: Herfe-ye Honarmand Publication. [in Persian]
- Eagleton, T. (2007). *How to Read a Poem*. United Kingdom: Blackwell Publishing.
- Emārati Moghaddam, D. (2014). "Barrasi-e Tatbighi-e Janr-e Monāferāt dar Fann-e Khatābe va Osul-e Madh va Zam dar Balaghat-e Islami". *Pajuhesh-hā-ye Adabiāt-e Tatbiqi*. No. 3. pp. 49- 78. [in Persian]
- Fotuhi, M. (2007). "Negahi Enteqadi be Mabāni-ye Nazari va Ravesh-ha-ye Balaghat-e Sonnati". *Adab Pajouhi*. No. 3. pp. 9-37. [in Persian]
- Guerin, W.L. et al. (1998). *Rāhnāmā-ye Roykard-ha-ye Naqd-e Adabi*. Trans. Zahra Mihan-Khāh. 3rd Ed. Tehran: Ettlē'āt Publication. [in Persian]
- Habib, M.A.R. (2017). *Naqd-e Adabi-ye Modern va Nazarieh*. Sohrab Tavusi (Tr.). Tehran: Negah-e Moāsr Publication. [in Persian]
- Harland, R. (2014). *Darāmadi Tarikhi bar Nazarieh-ye Adabi az Aflāton tā Bārt*. Shiraz Translation Group (Trans.). Jowrkesh Shapur (Ed.). 4th Ed. Tehran: Chashmeh Publication. [in Persian]
- Hawks, T. (2015). *Sākht-garāi va Neshāneh-shenāsi*. Mojtaba Pordel (Tr.). Tehran: Taraneh Publication. [in Persian]
- Ibn-e Khaldun, A. (2014). *Moghaddame-ye Ibn-e Khaldun*. Mohammad Parvin Gonabadi (Tr.). Tehran: Elmi va Farhangi Publication. [in Persian]

- Ibn-e Nadim, H. (1971). *Ketab-e Alfehrest*. Reza Tajaddod (Emand). Tehran: University of Tehran Publication. [in Persian]
- Jahiz, A. (1969). *Al-Hayavan*. Abdol-Salam Mohammad Hārun (Emend.). 3rd.Ed. Beirut: Dār Ehya Al-Toras Al-Arabi Publication. [in Arabic]
- Klages, M. (2015). *Darsname-ye Nazarieh-ye Adabi*. Jalāl Sokhanvar, Elāhe Dehnavi and Said Sabzian (Trans.). 2nd.Ed. Tehran: Akhtarān Publication. [in Persian]
- Koush, S. (2017). *Osul va Mabāni-ye Tahlil-e Motun-e Adabi*. Hosain-e Payandeh (Tr.). Tehran: Morvārid Publication. [in Persian]
- Lamarque, P. (2018). *Falsafe-ye Adabiāt*. Meysam-e Mohammad-Amini (Tr.). Tehran: Farhang-e Nashr-e Now Publication. [in Persian]
- Makaryk, I.R. (2014). *Dāneshnāme-ye Nazarieh-hā-ye Naqd-e Adabi-e Moāser*. Mehran Mohajer and Mohammad Nabavi (Trans.). 5th.Ed. Tehran: Āgah Publication. [in Persian]
- Moran, B. (2017). *Nazarieh-hā-ye Adabiāt va Naqd*. Naser Davaran (Tr.). 2nd Ed. Tehran: Negāh Publication. [in Persian]
- Nezami-ye Aruzi, A. (1996). *Chahar Maghaleh*. Mohammad Ghazvini and Mohammad Moin (Emend.). Tehran: Jāmi Publication. [in Persian]
- Payandeh, H. (2018). *Nazarieh va Naqd-e Adabi: Darsname-i Miyanreshte-i*. 2 Vol. Tehran: Samt Publication. [in Persian]
- Qodamat ibn-e Jafar, A. (n.d.). *Naqd-ol She'r*. Mohammad Abdol-Monem Khafaji (Emend.). Bairut: Dār-ol Kotob Al-Elmiyat Publication. [in Arabic]
- Ryan, M. (2013). *Darāmedi bar Naqd: Adabiāt, Film, Farhang*. Sara Kazemi-manesh (Tr.). Tehran: Āvand-e Dānesh Publication. [in Persian]
- Safavi, K. (2012). *Ashnāi bā ZabānShenāsi dar Motāleāt-e Adab-e Farsi*. Tehran: Elmi Publication. [in Persian]
- Sallum, D. (1981). *Maghālāt fī Tarikh Naqd Alarabi*. Baghdad: Vezarat Alsaqafat v Al-Alām. [in Arabic]
- Selden, R., P. Widdowson & P. Brooker (2005). *A Reader's Guide to Contemporary Literary Theory*. 5th Ed. Great Britain. Pearson Education Limited.
- Shafii-e Kadkani, M. (2012a). *Hālāt va Maqāmāt-e Mim Omid*. Tehran: Sokhan Publication. [in Persian]
- Shafii-e Kadkani, M. (2012b). *Rastākhiz-e Kalamāt: Darsgoftarha-i darbare-ye Nazarieh-ye Adabi-e Suratgarāyān-e rus*. Tehran: Sokhan Publication. [in Persian]
- Shams-e Fakhri, Sh. (2010). *Meyār-e Jamāli va Meftāh-e Abo-Eshāqi*. Yahya Kardgar (Emend.). Tehran: Ketabkhāne, Muze va Markaz-e Asnād-e Majles-e Shura-ye Eslami Publication. [in Persian]

- Shams-e Qeys-e Rāzi, Sh. (1981). *Al-Mujam fi Maāir-e Ashār-ol Ajam*. Mohammad Ghazvini and Modarres Razavi (Emend.). Tehran: Zovvār Publication. [in Persian]
- Taftazani, S. (2004). *Al-Motavval*. Ahmad Azzov Enayat (Emend.). Beirut: Dār Ehya Al-Toras Al-Arabi Publication. [in Arabic]
- Tyson, L. (2006). *Critical Theory Today: A User-friendly Guide*. 2nd Ed. New York: Routledge.
- Vaez-e Kashefi, K.H. (1990). *Badāye-ol Afkār fi Sanāye-ol Ashār*. Mir Jalal Al-Din Kazzāzi (Emend.). Tehran: Markaz Publication. [in Persian]
- Zarrin-kub, A.H. (2007). *Naqd-e Adabi: Jostojo dar Osul va Raves-ha va Mabahe-e Naqqādi ba Barrasi dar Tarikh-e Naqd va Naqqadan*. Vol. 1-2. Tehran: Amir Kabir Publication. [in Persian]
- Zarrin-kub, H. (1972). "Āshenai ba Ketab-e Naqd-ol She'r". *Majalle-ye Daneshkade-ye Adabiāt va Ohum-e Ensāni Dāneshgah-e Ferdowsi-ye Mashhad*. No. 32. pp. 870-889. [in Persian]
- Zeyf, Sh (1965). *Al-Balāghat Tatavvor va Tārikh*. Cairo. Dār-ol Maāref Publication. [in Arabic]

Qudama ibn Jafar's Literary Theory

Mojahed Gholami ^{1*}

1. Assistant Professor of Persian language and literature, Persian Gulf University

Received: 10/02/2020

Accepted: 08/06/2020

Abstract

From the early twentieth century in Europe and America and then with a few decades' delay in Iran, a new understanding of literary criticism was formed on the basis of interdisciplinary theories. Though such a theory was absent in the history of literary criticism in Islam and Iran, it does not imply that there were no literary criticism at that time. Such criticism was traceable in historical and rhetorical accounts. It should be mentioned that this kind of criticism was built on theorization as well, since no literary criticism could be formed without conceptualization. The present paper has explored the book "Naghd Al-Sher" [Poetic Criticism] by Qudama ibn Jafar (260- 337 AH.), to analyze the literary criticism, as a historical account on criticism in Islam and Iran. Upon analysis, the researcher came to conclusion that Qudama's theory is better be called as a rhetorical literary theory, rather than a theory on the basis of classicism and formalism. His theory was observed to be text-based, and provides the reader with a basis to evaluate poems.

Keywords: Qudama ibn Jafar, literary theory, Naghd Al-Sher, rhetorical criticism, classicism

* Corresponding Author's E-mail: mojahed.gholami@gmail.com